

رابطه بنی عباس و علائم ظهور

سیدعلی هاشمی^۱

چکیده

مطابق روایات اهل بیت علیهم السلام، اختلاف و سقوط حکومت بنی عباس در ردیف برخی از علائم ظهور، مانند شورش سفیانی بیان شده است. در تحلیل این روایات، احتمالاتی مطرح است. در این نوشتار، به شیوه توصیفی تحلیلی، چگونگی این رابطه در روایات اهل بیت علیهم السلام تبیین و شش احتمال بررسی شده است: ۱. تطبیق نادرست بنی فلان بر بنی عباس؛ ۲. جعل این روایات؛ ۳. بازگشت حکومت به بنی عباس در آستانه ظهور؛ ۴. روی دادن بداء در این موضوع؛ ۵. اشاره این روایات به جریان فکری مشابه بنی عباس، نه خود بنی عباس؛ ۶. خلط بین علائم آستانه ظهور و نشانه‌های منفصل از آن. در نهایت از میان احتمالات یادشده، احتمال اخیر تأیید و شواهد آن بیان شده است. فضای صدور روایات و انتظار جدی شیعه در آن دوره برای ظهور و مبهم بودن تعبیری مانند فرج (گشایش) و دقت در تعبیر این مجموعه از روایات، گویای این واقعیت است که اختلاف و سقوط بنی عباس، از جمله خبرهای ائمه علیهم السلام درباره آینده است که تقارن آن با دیگر خبرها مانند شورش سفیانی، این گمان را برای برخی به وجود آورده است که این دو حادثه در یک زمان روی می‌دهد؛ در حالی که این هم‌زمانی اثبات پذیر نیست.

واژگان کلیدی

مهدویت، پیش‌گویی‌ها، علائم ظهور، عباسیان.

۱. دکتری کلام و عضو هیأت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (s.a.h@chmail.ir).

مقدمه

در مهم ترین منابع حدیثی شیعه، مانند «قرب الاسناد»، «الکافی»، «الإمامة والتبصرة من الحيرة»، «الغیبة نعمانی»، «کمال الدین وتمام النعمة»، «الارشاد» و «الغیبة طوسی»، شانزده حدیث - بدون تکرار - از اختلاف و نابودی بنی عباس در کنار دیگر علائم ظهور منجی موعود سخن گفته است. آنچه از این روایات به ذهن تبادر می کند، این است که اختلاف و نابودی بنی عباس از علائم ظهور به شمار می آید. برای نمونه در یکی از این روایات آمده است:

یعقوب سراج نقل می کند که به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: «چه زمانی برای شیعیان شما گشایش ایجاد می شود؟» فرمود: «زمانی که فرزندان عباس با هم اختلاف کنند و قدرت آنان ضعیف شود، کسانی که از آنها توقع نبود، در آنها طمع کنند و عرب افسار خود را از دست دهد و هر صاحب قدرتی، قدرت خود را نشان دهد و شامی ظاهر شود و یمانی رو آورد و حسنی حرکت کند و صاحب این امر از مدینه به سوی مکه با میراث رسول خدا خارج شود...» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۵۱۵).

این حدیث با دو سند در الغیبة نعمانی - با اندکی تفاوت در اختصار متن یکی از آن دو - نیز آمده است (النعمانی، ۱۳۹۷: ۲۷۰). تنها ابهام در سند این روایت، به جهت یعقوب سراج است که ابن غضائری او را تضعیف کرده است؛ اما این اتهام درست نیست و یعقوب سراج بنا بر تحقیق، امامی و ثقة است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۵۱؛ حلی، ۱۳۴۲: ۳۷۹؛ همو، ۱۴۱۱: ۱۸۶؛ خوئی، بی تا: ج ۲۰، ۱۵۶: ۱۵۵). بنا بر این، سند این روایت صحیح است.

در برخی از این روایات، اختلاف بنی عباس در کنار دیگر علائم ظهور، از امور حتمی معرفی شده است. در حدیثی با سند صحیح این گونه نقل شده است:

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ يَقُولُ إِنَّ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتَمُومِ قَالَ لِي نَعَمْ وَاخْتِلَافُ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مِنَ الْمُحْتَمُومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمُومِ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام مِنَ الْمُحْتَمُومِ؛ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۵۲)

به ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) عرض کردم: «ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) می فرمود: "قیام سفیانی از امور حتمی است."» به من فرمود: «بله و اختلاف فرزندان عباس از امور حتمی است؛ کشته شدن انسان پاک (نفس زکیه) از امور حتمی است و قیام قائم علیه السلام از امور حتمی است.»

مجموعه این روایات، این گمان را تقویت می کند که اختلاف و از هم پاشیده شدن حکومت بنی عباس، از علائم ظهور است؛ به خصوص آن که در برخی از این روایات، تصریح شده است که بنی عباس توسط «سفیانی» و «خراسانی» نابود می شود و می دانیم که شورش سفیانی (ر.ک:

کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۴۸۲ و ۶۰۰ و ۶۲۴ و ۶۹۴؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۹۹-۳۰۶، باب ۱۸؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۴۹-۶۵۲؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳۵-۴۶۴) و قیام خراسانی (ر.ک: نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۸۹-۲۹۰) از علائم آستانه ظهور است. برای نمونه ابوبصیر از امام باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند:

چاره‌ای نیست از حکومت فرزندان فلانی؛ هرگاه حکومت کردند و سپس اختلاف کردند، حکومتشان گرفتار چنددستگی می‌شود و کارشان به اختلاف می‌انجامد تا این‌که خراسانی و سفیانی علیه آنان قیام می‌کند. این از مشرق و آن از مغرب. همانند دو رقیب از یک‌دیگر سبقت می‌گیرند تا به کوفه می‌رسند. یکی از این طرف و دیگری از آن طرف. نابودی بنی فلان به دست آن دو خواهد بود. آنان یک نفر از ایشان را باقی نمی‌گذارند... (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۳-۲۵۷).

سند این روایت ضعیف است؛ چراکه حسن بن علی بن ابی حمزه، که از بزرگان واقفه و متهم به دروغ‌گویی و غلو است، در سلسله سند وجود دارد. چنانکه در ادامه بیان می‌شود، مراد از فرزندان فلانی (بنی فلان)، بنی عباس است.

اما نکته مهم، ولی مبهم در این روایات، شناخت «بنی عباس» است. از این عنوان، پیش از هر گروه دیگر، فرزندان عباس بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ذهن می‌آید که در سال ۱۳۲ق، حکومت بنی امیه را از بین برده و حکومت عباسیان را تأسیس کردند. آنان بیش از پنج قرن حکومت کردند و سرانجام حکومتشان، در سال ۶۵۶ق توسط مغول‌ها برچیده شد (ر.ک: زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۴، ۱۴۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۳، ۲۰۰). گروه شناخته شده دیگری غیر از آنان، به این نام سراغ نداریم. اصحاب ائمه نیز گویا از این عنوان، همین گروه را فهمیده بودند؛ از این رو، سؤالی درباره معنای بنی عباس در روایات گزارش نشده است؛ بلکه در برخی روایات به صراحت از فتنه فرزندان عموی پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی هنگام بیان حوادث پیش از ظهور، فرموده‌اند: «أَخْبَرَنِي بِبَلَاءِ بَنِي أُمَّيَّةَ وَفِتْنَةِ وُلْدِ عَمِّي» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۲). این روایت که به صراحت از فتنه فرزندان عموی آن حضرت (بنی عباس) سخن می‌گوید، هم‌نوا با روایات یادشده درباره بنی عباس است.

در تحلیل روایات یادشده، این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به گذشت قرن‌ها از سقوط حکومت بنی عباس، چگونه اختلاف میان آنان، به عنوان مقدمه قیام سفیانی و ظهور مهدی موعود علیه السلام معرفی شده است؟

ناگفته نماند که در کتاب‌های مرتبط با علائم ظهور، به طور پراکنده به برخی احتمالات در تحلیل این روایات اشاره شده است؛ برای نمونه در کتاب‌های «زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت

مهدی علیه السلام، «تحلیل تاریخی نشانه های ظهور»، «رایات الهدی والضلال فی عصر الظهور» و «العدالتنازلی فی علائم الظهور المهدی»، تحلیل هایی درباره این روایات بیان شده است؛ اما بررسی مستقل و جامعی در این موضوع انجام نشده است. افزون بر این که دیدگاه نویسنده این نوشتار، با بسیاری از تحلیل های موجود در کتاب های یادشده متفاوت است. در ادامه با روش تحلیلی - توصیفی روایات این موضوع را به لحاظ سندی و محتوایی بررسی می کنیم:

احتمال اول: تطبیق نادرست

عده ای بر این باورند که تعبیر «بنی عباس»، از اجتهادات یا تطبیق های راویان یا ناقلان این روایات است و در اصل روایات، وجود نداشته است. بنابراین احتمال - چنان که در تعدادی از این روایات مشاهده می شود - عبارت دقیق «بنی فلان» یا «آل بنی فلان» - به صورت مبهم - بیان شده است (ر.ک: تبریزیان، ۱۴۲۵: ۴۰۷ - ۴۰۸ و ۴۱۳). برای نمونه به این روایت توجه فرمایید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: لَا تَرَوْنَ مَا مَحْبُوبٌ حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمِعَ النَّاسُ وَتَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ؛ (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۴۸۲)

آنچه را دوست می دارید، نخواهید دید، مگر آن که بنی فلان در بین خود اختلاف کنند. زمانی که آنان گرفتار اختلاف شوند، مردم (در حکومت آنان) طمع می کنند و یک پارچگی از بین می رود و سفیانی قیام می کند.

در سند این روایت، در امامی و ثقه بودن اسحاق بن عمار اختلاف است، که بنا بر تحقیق، امامی و ثقه بوده است و اتهام فطحی بودن او دقیق نیست (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۷۱؛ خواجه جوئی مازندرانی، ۱۴۱۳: ۶۷ - ۶۹؛ مازندرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۲۴ - ۲۸؛ نوری، ۱۴۱۷: ج ۴، ۹۳). بنابراین، سند این روایت صحیح است. این متن با سندی دیگر، از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی مفصل در الغیبه نعمانی نیز نقل شده است (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۵). در روایت دیگری آمده است:

... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَاخْتِلَافَ بَنِي فُلَانٍ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرِّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَخُرُوجَ الْقَائِمِ مِنَ الْمُحْتَمِمْ...؛ (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳۵)

ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) فرمود: و اختلاف بنی فلان حتمی است؛ و قتل نفس رکیه حتمی است؛ و قیام قائم حتمی است.

تنها ابهام در سند این روایت، علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری است که او نیز امامی و بنابر

تحقیق، ثقه است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۵۹؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۴۲۹؛ حلی، ۱۳۴۲: ۲۵۰؛ همو، ۱۴۱۱: ۹۴). بنابراین، سند این روایت نیز صحیح است.

چنان که مشاهده می‌شود، در این روایات به جای اختلاف بنی عباس، از اختلاف «بنو فلان» سخن گفته شده است. بنابراین احتمال یادشده، گویا ائمه علیهم‌السلام بنابر مصالحی، نام این گروه را به صراحت بیان نکرده‌اند؛ اما برخی راویان یا ناقلان، آن را بر بنی عباس تطبیق داده‌اند. شاهد این توجیه آن است که در بسیاری از روایات، تعبیر بنی عباس وجود ندارد. چهار روایت در کافی به جریان بنی عباس اشاره دارد، که تنها در یکی از آنها تعبیر «ولد العباس» آمده است و در سه روایت دیگر، «آل بنی فلان» «بنو فلان» «ولد فلان» وجود دارد. در کتاب الغیبه شیخ طوسی، تنها دو بار تعبیر «بنی فلان» آمده و به نام بنی عباس تصریح نشده است. در کتاب *کمال الدین*، یک بار تعبیر «بنی فلان» و یک بار «ولد العباس» آمده است. بیشتر روایاتی که نام بنی عباس به صراحت در آن آمده، در الغیبه نعمانی نقل شده است که از جایگاه کتاب‌های یادشده برخوردار نیست (ر.ک: تبریزیان، ۱۴۲۵: ۴۰۸، ۴۰۷ و ۴۱۳). افزون بر آن، تصریح به اختلاف بنی عباس و زوال حکومت آنان، در منابع اهل سنت به وفور مشاهده می‌شود (ر.ک: ابن حماد، ۱۴۲۳: ۲۰۱، باب ۳۳، باب ۳۴ و باب ۳۷). بنابراین، دور از ذهن نیست که راویان یا ناقلان این‌گونه روایات، به دلیل شنیدن روایات اهل سنت یا مشاهده ظلم‌های بنی عباس، آگاهانه یا ناخودآگاه، «بنی فلان» را بر بنی عباس تطبیق کرده باشند.

بررسی احتمال اول

این احتمال اگر با قراین اطمینان بخش تأیید نشود، نمی‌توان به آن ملتزم شد؛ زیرا به صرف احتمال، نمی‌توان تصریح برخی از این روایات را نادیده گرفت. همان‌گونه که مشاهده کردیم، در دو روایت آغازین این مقاله (روایات یعقوب سراج و ابوحمزه ثمالی) به نام بنی عباس تصریح شده است. این دو روایت، در کافی و کمال الدین با سند صحیح نقل شده است. در میان روایاتی که کتاب الغیبه نعمانی با تصریح به نام بنی عباس نقل کرده، یکی از سندها، موثق (ر.ک: نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۷-۲۵۸) و دیگری صحیح است (ر.ک: نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۷۹-۲۸۲). شاهد دیگر آن که در روایتی با دو سند، در یکی به نام بنی عباس تصریح شده: «وَ اِخْتِلَافٌ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مِنَ الْمُحْتَمِومِ» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۵۲) و در دیگری بنی فلان آمده است: «وَ اِخْتِلَافٌ بَنِي فُلَانٍ مِنَ الْمُحْتَمِومِ» (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳۵)؛ در حالی که هر دو روایت، از یک راوی (ابوحمزه ثمالی) و درباره یک گفتار امام خبر می‌دهند. بنابراین، می‌توان اطمینان کرد که «بنی فلان» در این‌گونه روایات به بنی عباس اشاره دارد.

افزون بر آن که اگر در اصل تعبیر روایات، حالت ابهام «بنی فلان» وجود داشت، راویان به طور طبیعی، مصادیق این تعبیر مبهم را از ائمه علیهم السلام سؤال می کردند و به شنیدن چنین پیش گویی مبهمی بسنده نمی کردند؛ اما در هیچ یک از روایات یادشده، درباره تعیین مصداق «بنی فلان» و تفسیر آن سؤالی نقل نشده است. بنابراین، به ذهن می رسد که گویا تعبیر «بنی فلان» به جهت تقیه بیان شده باشد و مصداق آن برای اصحاب روشن بوده است؛ به گونه ای که درباره آن به سؤال نیازی نداشتند. احتمال دیگر آن است که این تعبیر در اصل روایت وجود نداشته و امام به نام بنی عباس تصریح کرده است؛ اما این نام توسط ناقلان روایات به جهت تقیه، تغییر داده شده است. به هر حال، این احتمال قوی است که امام یا راویان برای رعایت تقیه، به جای «بنی العباس» یا تعابیر مانند آن، در برخی روایات از تعبیر «بنی فلان» استفاده کرده اند. بنابراین، می پذیریم که این روایات به بنی عباس اشاره دارند (برای مطالعه بیشتر رک: تبریزیان، ۱۴۲۵: ۴۱۳).

احتمال دوم: جعل این احادیث

احتمال دیگر این است که این روایات برای بهره برداری های سیاسی و اجتماعی جعل شده باشند؛ بدین معنا که چنین احادیثی از ائمه علیهم السلام صادر نشده و ساخته و پرداخته برخی افراد یا جریان هاست.

بررسی احتمال دوم

جعل این روایات، توسط گروه های زیرمحتمل است:

جعل توسط بنی عباس

این روایات که از اختلاف و سقوط بنی عباس خبر می دهند، نمی تواند توسط خود جریان بنی عباس جعل شده باشد؛ زیرا نه تنها انگیزه ای برای چنین جعلی وجود ندارد، کاملاً مخالف حکومت و هدف آنان است.

جعل توسط بنی امیه

جعل این روایات توسط بنی امیه، احتمال بیشتری دارد؛ ولی دلیل معتبری وجود ندارد که احتمال جعل این روایات را توسط بنی امیه تأیید کند. در مقابل، اولاً این روایات با سندهایی که برخی از آنها صحیح و معتبرند، در مهم ترین منابع حدیثی شیعه نقل شده اند و نفوذ امویان به این روایات قابل اثبات نیست؛ و ثانیاً انگیزه چندانی نیز برای جعل این روایات توسط

امویان از زبان امامان شیعه وجود ندارد؛ زیرا تقابل و دشمنی جدی شیعیان اهل بیت و امویان، مانع همراهی این دو جریان و سوءاستفاده امویان از قیام‌های احتمالی شیعی علیه عباسیان بوده است.

ممکن است گفته شود، از آن‌جا که سقوط بنی‌عباس در برخی روایات به سفیانی و خراسانی نسبت داده شده است و سفیانی، به بنی‌امیه منسوب است (ر.ک: اکبرنژاد، ۱۳۸۸: ۱۵۷؛ آیتی، ۱۳۸۴: ۳۵)، این احتمال تقویت می‌شود که امویان، پس از روی کار آمدن عباسیان، برای بازگشت دوباره به قدرت، چنین روایاتی را جعل کرده باشند؛ اما این احتمال نیز با توجه به دو دلیل یادشده، قابل قبول نیست؛ افزون بر آن‌که تصویر ترسیم شده از سفیانی در روایات، شخصیتی منفی است که در مقابل مهدی موعود^ع قرار دارد و چنین مطلبی با اهداف بنی‌امیه برای جعل و نشر این‌گونه احادیث در میان شیعیان سازگار نیست؛ البته برخی گفته‌اند که اصل موضوع فروپاشی بنی‌عباس توسط سفیانی، از سوی امویان جعل شده و شیعیان به آن پرو بال داده و منفی بودن جریان سفیانی و تقابل آن را با مهدویت بدان افزوده‌اند (ر.ک: صادقی، ۱۳۸۵: ۱۸۶، ۱۸۷). برای بررسی دقیق‌تر این احتمال، باید درباره ادعای آن توضیح بیشتری داده شود.

گفته شده است که خالد بن یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان برای مخالفت با جریان مروانی، اندیشه سفیانی را ایجاد کرد. می‌دانیم که مروان بن حکم، پس از معاویه بن یزید بن معاویه، حکومت را به دست گرفت. رقیب مروان در این موضوع، خالد بن یزید بود. بنابراین، او اندیشه نابودی بنی‌عباس به وسیله قیام سفیانی را مطرح کرد. این اندیشه در ابتدا، تنها به بازگشت امویان از نسل ابوسفیان (سفیانی) امید می‌داد. مصعب بن عبدالله زبیری در کتاب «نسب قریش» درباره خالد بن یزید بن معاویه می‌نویسد: «او اهل دانش شمرده می‌شد و شعر می‌گفت. گمان کرده‌اند او کسی است که موضوع سفیانی را جعل کرد و رواج داد. او قصد داشت پس از آن‌که مروان (بن حکم) حکومت را از او گرفت، مردم را (به بازگشت خود) امیدوار سازد» (زبیری، بی‌تا: ۱۲۹). پس از مصعب، مورخان و محدثان بسیاری مانند ابوالفرج اصفهانی در «الاعانی»، ابن‌عساکر در «تاریخ دمشق»، المزنی در «تهذیب الکمال» و ابن‌حجر در «تهذیب التهذیب» این مطلب را به نقل از او، در کتب خود آورده‌اند (ر.ک: اصفهانی، ۱۴۲۲: ج ۱۷، ۳۴۲؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ج ۱۶، ۳۰۳؛ مزنی، ۱۴۰۰: ج ۸، ۲۰۲؛ عسقلانی، ۱۳۲۶: ج ۳، ۱۲۸). ابوالفرج اصفهانی پس از این گزارش می‌نویسد: «مصعب اشتباه کرده است؛ چون موضوع سفیانی را یک نفر روایت نکرده، بلکه روایت خاصه و عامه درباره آن فراوان است» (اصفهانی،

۱۴۲۲: ج ۱۷، ۳۴۲). احمد امین مصری معتقد است که شیعیان برای مقابله با این جریان، سفیانی را مخالف مهدی معرفی کردند: «برخلاف استدلال ابوالفرج، من سخن مصعب را می‌پذیرم. خالد انسان بلندپروازی بود... و آن‌گاه که شیعه دید بنی‌امیه قائل به سفیانی شدند، احادیثی جعل کردند که می‌گوید وقتی مهدی ظهور کند به مقابله سفیانی خواهد رفت» (ر.ک: صادقی، ۱۳۸۵: ۱۸۶-۱۸۷). به عبارت دیگر، بنابر این دیدگاه، اصل روایات سفیانی توسط یک شاخه اموی جعل شد و تقابل آن با مهدی موعود علیه السلام توسط شیعیان افزوده شد. صرف نظر از نقد تفصیلی این دیدگاه (ر.ک: صادقی، ۱۳۸۵: ۱۹۴)، برای اثبات نادرستی آن، توجه به این نکته کافی است که اگر خالد بن یزید سازنده احادیث مربوط به سفیانی بود، باید در این روایات به جای سقوط بنی‌عباس، به سقوط مروانیان اشاره می‌شد؛ زیرا بنابر این احتمال، او این روایات را برای مقابله با جریان مروانی جعل کرد؛ اما در روایات، جریان سفیانی با سقوط بنی‌عباس گره خورده است، نه سقوط مروانیان. البته ممکن است از یک روایت، این‌گونه برداشت شود که سفیانی علت سقوط بنی‌امیه است؛ اما این برداشت درست نیست. به این روایت توجه فرمایید:

وهیب بن حفص از ابوبصیر نقل می‌کند که شنیدم ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) در تفسیر این سخن خداوند متعال «اگر بخواهیم از آسمان برای آنان نشانه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌های‌شان در برابر آن فرود آید»، فرمود: «خداوند این کار را در مورد آنان انجام خواهد داد». گفتم: «آنان چه کسانی هستند؟» فرمود: «بنی‌امیه و پیروانشان». گفتم: «و آن آیه چیست؟» فرمود: «از حرکت ایستادن خورشید بین زوال آن تا وقت عصر و آشکار شدن سینه و چهره‌ای در قرص خورشید که با حسب و نسبش شناخته می‌شود و این اتفاقات در زمان سفیانی است و در آن هنگام، او و قومش هلاک خواهند شد» (مفید، ۱۳۷۲: ج ۲، ۳۷۳).

وهیب بن حفص، واقفی و ثقه است؛ اما سند شیخ مفید تا وهیب بن حفص، روشن نیست. بنابراین، سند این نقل ضعیف است. صرف نظر از ضعف سند، این روایت، بر مطلب یادشده دلالتی ندارد؛ چراکه در این روایت، ظهور سفیانی علت سقوط بنی‌امیه (یا شاخه مروانیان) معرفی نشده، بلکه روی دادن نشانه‌های یادشده، از علائم نابودی سفیانی و قومش (بنی‌امیه) معرفی شده است. این روایت اگر دلالتی داشته باشد، می‌گوید که سفیانی از بنی‌امیه است؛ اما این مطلب در آن نیامده است که مروانیان توسط سفیانی از بین می‌روند.

بنابراین، احتمال این‌که این روایات از سوی شاخه سفیانی بنی‌امیه جعل شده باشد، قابل تأیید نیست. عجیب‌تر آن‌که افرادی از بنی‌امیه در دوره بنی‌عباس - نه دوره حکومت مروانیان

- با استفاده از عنوان سفیانی شورش کرده‌اند (سفیانی‌های تاریخ)؛ برای نمونه در آغاز خلافت عباسیان، از فردی به نام ابومحمد سفیانی یاد شده است که در سال ۱۳۲.ق، علیه بنی‌عباس قیام کرد. نام دقیق او ابومحمد بن عبدالله بن یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان است. قیام او توسط عباسیان سرکوب شد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ۵۲-۵۳). سفیانی دیگری که نامش در تاریخ قیام علیه عباسیان، ثبت شده، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ است. او در آغاز سال ۱۹۶.ق در دوره حکومت امین عباسی قیام کرد و بر دمشق مسلط شد، ولی سپس سرکوب گردید (ذهبی، ۱۴۰۵: ج ۹، ۲۸۴). فرد دیگری نیز از نسل ابوسفیان با عنوان سفیانی قیام کرد و مدعی شد که او همان سفیانی است که حکومت بنی‌عباس را از بین می‌برد. وی سپس تسلیم شد و همراه با دو فرزندش کشته شدند (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۶۸، ۲۱۹). ابوحرب یمانی مبرقع، فرد دیگری بود که در سال ۲۷۷.ق علیه بنی‌عباس قیام کرد و ادعا نمود که سفیانی است. او در فلسطین قیام کرد و در اطراف دمشق کشته شد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۶۶، ۱۳۵؛ ذهبی، ۱۴۰۵: ج ۱۰، ۳۰۱-۳۰۲).

چنین نقل‌هایی، از وجود این روایات در میان مردم و سوءاستفاده این افراد از این احادیث خبر می‌دهد؛ زیرا آنان با تمسک به این نقل‌ها، مدعی بودند که همان سفیانی هستند که خبر داده شده حکومت بنی‌عباس - نه بنی‌مروان - را از بین می‌برد. بنابراین، احتمال جعل این روایات توسط بنی‌امیه نیز غیرقابل توجیه است.

جعل توسط دیگر گرایش‌های سنی

احتمال دیگر آن است که این روایات از سوی حدیث‌سازان سنی‌مذهب (نه عباسیان و نه امویان) جعل شده باشد و افراد یا فرقه‌های دیگری با اهدافی چون ضربه‌زدن به بنی‌عباس به جعل این روایات پرداخته باشند. مؤید این دیدگاه، روایاتی است که به طور گسترده در منابع اهل سنت نقل شده و از بروز اختلاف در میان بنی‌عباس و ارتباط سقوط بنی‌عباس و سفیانی خبر می‌دهند. به برخی از این احادیث در کتاب «الفتن» نعیم بن حماد، یکی از معروف‌ترین کتاب‌های اهل سنت در موضوعات پیش‌گویی‌ها، توجه فرمایید:

أول علامة تكون في انقطاع مدة بني العباس؛ (ابن حماد، ۱۴۲۳: ۱۴۰، ح ۱۹)

أول علامة من علامات انقطاع ملكهم في خروج الترك بعد اختلافهم فيما بينهم؛ (ابن حماد، ۱۴۲۳: ۱۴۴، ح ۲۰)

ما يكون بين بني العباس وأهل المشرق والسفياي والمروانيين في أرض الشام وخارج منها إلى العراق؛ (ابن حماد، ۱۴۲۳: ۲۰۱، ح ۳۳)

ما يكون بين أهل الشام وبين ملك من بنى العباس بين الرقة وما يكون من السفيناني.
(ابن حماد، ۱۴۲۳: ۲۰۴، ح ۳۴)

روایات این ابواب که اکثر قریب به اتفاق آنها به پیامبر ﷺ یا دیگر معصومین عليهم السلام نمی‌رسد، این احتمال را تقویت می‌کند که ممکن است مجعولات اهل سنت به کتاب‌های شیعی راه یافته باشند.

این احتمال نیز قابل اعتماد نیست؛ چراکه وجود روایاتی در منابع اهل سنت با مضامین نزدیک به روایات شیعی، اگر مؤیدی بر وجود خبرهای معتبر در این موضوع در جامعه آن روز نباشد، شاهدی بر جعل نیز به شمار نمی‌آید؛ زیرا این احتمال وجود دارد که این موضوع، از معارف مشترک میان شیعه و اهل سنت باشد. بنابراین، به صرف وجود روایات مشابه در میان روایات اهل سنت، نمی‌توان حکم به جعل این روایات و ورود آنها از منابع اهل سنت کرد.

جعل توسط جریان زیدیه

احتمال دیگر آن است که این روایات توسط جریان‌های شیعی منحرف جعل شده باشند. داعی جعل بیش از همه، در میان گرایش زیدیه مشاهده می‌شود؛ آنان افرادی بودند که قیام مسلحانه را علیه حکومت‌های ظالمانه بنی‌امیه و بنی‌عباس، از شرایط امامان خود می‌دانستند و در عمل نیز قیام‌های متعددی را علیه آنان در تاریخ به نام خود ثبت کرده‌اند. بنابراین این دور از ذهن نیست که آنان احادیثی را جعل کنند تا مردم را به قیام علیه بنی‌عباس تشویق و ترغیب نمایند.

اما این احتمال، شاهد اطمینان‌بخشی برای تأیید ندارد. تنها فرد زیدی که در اسناد روایات یاد شده حضور دارد، احمد بن محمد بن سعید بن عقده است که زیدی جارودی ولی ثقه بوده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۹۴؛ طوسی، ۱۴۲۰: ۶۸؛ همو، ۱۳۷۳: ۴۰۹؛ حلی، ۱۳۴۲: ۴۲۲؛ همو، ۱۴۱۱: ۲۰۳). احمد بن محمد بن سعید، استاد مرحوم نعمانی بوده که شش روایت را نعمانی در این موضوع، بدون واسطه از او نقل کرده است. وی در مقدمه کتاب الغیبه درباره ابن عقده می‌گوید: «وَهَذَا الرَّجُلُ مَمَّنْ لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ فِي الثَّقَّةِ وَلَا فِي الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَالرِّجَالِ النَّاقِلِينَ لَهُ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵)؛ این مرد، از کسانی است که در وثاقت، علم او به حدیث و (وثاقت) کسانی که برای او (احادیث را) نقل می‌کنند، اشکالی نیست».

بنابراین، تأثیرگذاری جریان انحرافی زیدیه در ایجاد این احادیث، قابل اثبات نیست؛ افزون بر آن که بنابر این روایات، اختلاف بنی‌عباس، پیش از قیام سفینانی و از نشانه‌های قیام او خواهد بود؛ در حالی که هدف زیدیه با آن متفاوت است؛ چراکه زیدیه در پی استقرار

حکومت‌های علوی بودند و جعل این‌گونه احادیث که هیچ نشانی از حکومت علوی تا زمان ظهور در آنها دیده نمی‌شود و بعد از بنی‌عباس، حکومت سفیانی را پیش‌بینی می‌کند، با اهداف و آرمان‌های آنان سازگار نیست؛ بنابراین انگیزه‌ای برای جعل این‌گونه احادیث برای آنان وجود نداشته است.

جعل توسط واقفه

جریان دیگری که احتمال جعل از سوی آنان وجود دارد، جریان واقفه است؛ افرادی مانند علی بن ابی‌حمزه بطائنی و فرزند او حسن بن علی بن ابی‌حمزه که از سران واقفه بودند، در سند برخی از این روایات حضور دارند. در نقلی با سند صحیح نقل شده است که علی بن ابی‌حمزه، عیسی بن موسی را از یاران سفیانی می‌دانست که سرمهدی عباسی به او هدیه خواهد شد (طوسی، ۱۴۱۱: ۷۰۶۹). عیسی بن موسی بن محمد، از عباسیان بود و قرار بود که پس از منصور عباسی به خلافت برسد؛ اما چنین نشد (طبری، ۱۳۸۷: ج ۸، ۹؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۴، ۲۵۲؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱۰، ۱۳۱۱۲۹). بنابراین، احتمال جعل برخی روایات از سوی آنان بعید نیست. با وجود این، انگیزه جعل روایات یادشده در میان آنان نیز مشاهده نمی‌شود؛ زیرا اگر آنان قصد جعل روایتی را داشتند، باید در راستای نزدیک نشان دادن ظهور امام کاظم علیه السلام به عنوان مهدی موعود آنان باشد، نه به قدرت رسیدن سفیانی. بنابراین، احتمال جعل تمام روایات یادشده مربوط به بنی‌عباس توسط آنان نیز بسیار بعید است. افزون بر آن، بیشتر روایات این موضوع، از راویان غیرواقفی و امامی نقل شده که سند برخی صحیح است و نمی‌توان همه آنها را ساخته جریان واقفیه دانست و اثبات چنین اتهامی، نیاز به شواهد جدی و قوی دارد.

از این رو، حتی اگر وجود روایات جعلی را در اصل بحث بپذیریم، فی‌الجمله و در برخی موارد است؛ اما مجعول بودن تمام روایاتی که درباره بنی‌عباس و علائم ظهور است، قابل اثبات نیست.

احتمال سوم: بازگشت بنی‌عباس به قدرت در آستانه ظهور

بنابر این دیدگاه، فرزندان عباس پس از سقوط حکومتشان در قرن هفتم، بار دیگر در آستانه ظهور، به حکومت می‌رسند که پس از سقوط حکومت دوم آنان، سفیانی قیام می‌کند و ظهور نزدیک می‌شود (ر.ک: هاشمی شهیدی، ۱۳۸۲: ۹۳؛ قحطانی، ۱۴۳۱: ج ۲، ۱۶۰؛ امین‌عاملی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۷۳؛ فتلاوی، ۱۴۲۰: ۱۴۳).

بررسی احتمال سوم

برخی روایات، مؤید این دیدگاه به شمار می‌رود. در روایتی از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است:

حکومت بنی عباس، مکر و فریب است؛ (از بین) می‌رود تا این که گفته می‌شود، از آن چیزی باقی نمانده؛ سپس دوباره (روی کار) می‌آید به گونه‌ای که اتفاقی در آن نیفتاده است (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۰۲).

سند این روایت، مشکلات جدی دارد. جعفر بن محمد بن مالک، متهم به جعل حدیث و غلو است و حسن بن علی بن یسار و خلیل بن راشد، مجهول هستند. بنابراین، سند این روایت ضعیف است.

افزون بر ضعف سندی، از این روایت برداشت نمی‌شود که حکومت بنی عباس پس از آن که در قرن هفتم از بین رفت، بار دیگر در آستانه ظهور احیا می‌شود؛ زیرا تجدید قدرتی که در این روایت به آن اشاره شده است، ظهور در آن دارد که آنان کاملاً از بین نرفته بودند و با مکر و فریب - پس از آن که به نظر می‌رسید از بین رفته‌اند - دوباره به قدرت می‌رسند. به این تعبیر بار دیگر توجه فرمایید:

حکومت آنان با مکر و فریب هم‌راه است؛ زمانی به افول می‌رود به طوری که گویا نابود شده است؛ اما دوباره بر سر کار می‌آید به طوری که گویا مشکلی برای آن پیش نیامده است.

این تعبیر با حکومتی که چندین قرن است از بین رفته و هیچ اثری از آن نمانده، سازگار نیست؛ به ویژه با توجه به این نکته که فاصله زمان ما تا ظهور نیز مشخص نیست و ممکن است این دوره، قرن‌ها به طول انجامد. بنابراین، عدم حضور بنی عباس در این چند قرن، یک تاکتیک سیاسی برای تجدید قوا و ناشی از مکر و فریب آنان نیست؛ بلکه واقعاً نابود شده‌اند. از این رو، روایت یادشده نمی‌تواند تأییدی بر حکومت آنان در آستانه ظهور باشد. البته روایت بعدی، صراحت دارد که آنان در آستانه ظهور، حکومت دارند:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيحِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِتْمَهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَّبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لَقَائِمٌ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۰۳)

به (امام) رضا علیه السلام عرض کردم: خداوند امور شما را اصلاح فرماید! می‌گویند که سفیانی (زمانی) قیام می‌کند که سلطنت بنی عباس از بین رفته است. فرمود: دروغ می‌گویند؛

او در حالی قیام می کند که حکومت آنان پابرجاست.

سند این روایت نیز ضعف جدی دارد. علی بن احمد البندنجی، ضعیف است؛ محمد بن موسی و احمد بن ابی احمد که محمد بن موسی از او نقل کرده است، مجهول اند؛ و محمد بن علی القرشی (ابوسمینه)، متهم به دروغ پردازی و غلو است. بنابراین با وجود محتوای روشن، به دلیل ضعف جدی سندی، نمی توان به محتوای آن اعتماد کرد. چنان که در ابتدای مقاله بیان شد، در روایتی تصریح شده است که از بین رفتن بنی عباس به دست سفیانی و خراسانی است:

چاره ای نیست از حکومت فرزندان فلانی؛ هرگاه حکومت کردند و سپس اختلاف کردند، حکومتشان گرفتار چند دستگی می شود و کارشان به اختلاف می انجامد تا این که خراسانی و سفیانی علیه آنان قیام می کند. این از مشرق و آن از مغرب. همانند دو رقیب از یک دیگر سبقت می گیرند تا به کوفه می رسند. یکی از این طرف و دیگری از آن طرف. نابودی بنی فلان به دست آن دو خواهد بود. آنان یک نفر از ایشان را باقی نمی گذارند... (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۳-۲۵۷).

از آن جا که قیام سفیانی و خراسانی از علائم ظهور است، این روایت نشان می دهد که بنی عباس در آستانه ظهور، دوباره به حکومت می رسند.

سند این روایت نیز به جهت حضور حسن بن علی بن ابی حمزه و احمد بن یوسف، مشکل جدی دارد. هرچند برخی متمایل به توثیق احمد بن یوسف بن یعقوب، یکی دیگر از افراد موجود در سند این روایت شده اند؛ اما وثاقت او نیز ثابت نیست (ر.ک: خوئی، بی تا: ج ۳، ۱۶۲). حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی، از بزرگان واقفه و متهم به دروغ گویی و غلو است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۶؛ کشی، ۱۴۰۹: ۴۴۳ و ۵۵۲؛ حلی، ۱۳۴۲: ۴۴۰؛ همو، ۱۴۱۱: ۲۱۲-۲۱۳).

چنان که مشاهده شد، افراد غالی و دروغ پرداز در هر سه سند حضور دارند. بنابراین، روایات یاد شده قابل توجه نبوده و چیزی را اثبات نمی کنند.

در مقابل، در روایتی با سند صحیح، خبر داده شده است که وقتی حکومت بنی عباس از بین رفت، باز نمی گردد:

وَسَأَلْتُهُ عَنِ قُرْبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ حَكَاهُ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: أَوَّلُ
عَلَامَاتِ الْفَرَجِ سَنَةٌ خَمْسٌ وَتِسْعِينَ وَمِائَةً... فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّكَ قُلْتَ لِي فِي
عَامِنَا الْأَوَّلِ - حَكَيْتَ عَنِ أَبِيكَ - أَنَّ انْقِضَاءَ مُلْكِ آلِ فُلَانٍ عَلَى رَأْسِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ، لَيْسَ

لِبَنِي فَلَانٍ سُلْطَانًا بَعْدَهُمَا. قَالَ: «قَدْ قُلْتُ ذَلِكَ لَكَ». فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، إِذَا انْقَضَى. مُلْكُهُمْ، يَمْنَلِكُ أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَسْتَقِيمُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ؟ قَالَ: «لَا»... (حمیری، ۱۴۱۳: ۳۷۲.۳۷۰)

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کردند که فرمود: «اولین نشانه فرج، سال صد و نود و پنج هجری ظاهر خواهد شد...» عرض کردم: «فدایت شوم! شما در سال اول ما از پدرت نقل فرمودی پایان حکومت خاندان فلان در سر فلان و فلان (تاریخ) است و بعد از آن دو برای فرزندان فلان حکومتی نیست.» فرمود: «این را به تو گفتم.» عرض کردم: «خداوند (کارهای) شما را اصلاح نماید! وقتی حکومت ایشان به پایان رسید، آیا کسی از قریش به حکومت می‌رسد، به شکلی که حکومتش مستقر شود؟» فرمود: «نه...».

این روایت، گویا ادامه روایت پیشین است (أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا علیه السلام...) که سند آن صحیح است. همان‌گونه که بیان شد، مراد از «آل فلان»، همان بنی عباس است. این روایت، حکومت دوباره عباسیان را پس از سقوط، به صراحت نفی می‌کند. بنابراین، با توجه به ضعف روایات یادشده و تعارض آنها با روایت صریح و صحیح پیشین، حکومت دوباره بنی عباس در آستانه ظهور، قابل تأیید نیست.

احتمال چهارم: احتمال روی دادن بداء

برخی از روایات بداء را در بحث علائم مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهند. به این روایت توجه فرمایید:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَالَنْجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا علیه السلام فَجَعَرَى ذِكْرُ السُّفْيَانِيِّ وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُخْتَوِّمْ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمُخْتَوِّمْ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَنَخَافُ أَنْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيْعَادِ وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۰۲-۳۰۳)

نزد ابوجعفر، محمد بن علی الرضا علیه السلام بودم. سخن از سفیانی به میان آمد و این حدیث که کار او از امور حتمی است. به ابوجعفر علیه السلام گفتم: «آیا برای خداوند بدائی در امور محتوم رخ می‌دهد؟» فرمود: «بله.» به ایشان عرض کردیم: «می‌ترسیم در مورد قائم علیه السلام بداء رخ دهد.» فرمود: «(قیام) قائم از وعده‌های خداوند است و خداوند در وعده‌های خود تخلف نمی‌کند.»

سند این روایت به دلیل وجود محمد بن احمد بن عبدالله الخالنجی که مجهول است، ضعیف شمرده می‌شود.

علامه مجلسی پس از نقل این روایت می‌نویسد:

لعل للمحتوم معان يمكن البداء في بعضها وقوله من الميعاد إشارة إلى أنه لا يمكن البداء فيه لقوله تعالى ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران: ۹؛ رعد: ۳۳)... ثم إنه يحتمل أن يكون المراد بالبداء في المحتوم البداء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفيناني قبل ذهاب بني العباس ونحو ذلك؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۲۵۱)

گویا برای محتوم (حتمی) معانی است که در بعضی از آنها بداء ممکن است و این سخن امام که آن از میعاد است، اشاره به این دارد که بداء در آن ممکن نیست؛ زیرا خداوند متعال (در قرآن) می‌فرماید: خداوند خلف میعاد (وعده) نمی‌کند... احتمال دارد که مراد از بداء در محتوم (امور حتمی)، بداء در خصوصیات آن باشد نه اصل تحقق آن؛ مانند شورش سفینانی قبل از رفتن بنی‌عباس و مانند آن.

گویا در عبارت اخیر مرحوم مجلسی، تسامح یا اشتباهی وجود دارد؛ زیرا در هیچ روایتی نیامده است که شورش سفینانی، پیش از رفتن بنی‌عباس است؛ بلکه عکس آن بیان شده است که بنی‌عباس توسط سفینانی از بین می‌رود. به هر حال، علامه مدعی است که احتمال دارد در خصوصیات امور حتمی، مانند سفینانی، بداء رخ دهد؛ مانند رابطه سفینانی و حکومت بنی‌عباس، نه در اصل آن.

بنابراین احتمال، گره خوردن قیام سفینانی با نابودی بنی‌عباس که در روایات یادشده مشاهده می‌شود، از اموری است که در ابتدا مقدر شده بود، اما در آن بداء رخ داد. از این روست که مدت‌ها از سقوط بنی‌عباس می‌گذرد ولی سفینانی قیام نکرده است. این احتمال به طور ضمنی، احتمالات دیگر را از جمله وجود دو دولت برای بنی‌عباس - یکی در گذشته و یکی در آستانه ظهور - نفی می‌کند (طبسی، ۱۳۹۴: ۱۱۶، ۱۱۴).

بررسی احتمال چهارم

این دیدگاه، اگرچه در حد احتمال قابل توجه است؛ اثبات نمی‌کند که در این موضوع، بداء رخ داده یا رخ خواهد داد. بنابراین، اگر توجیه دیگری برای این بحث یافت شود، مقدم است؛ زیرا لازمه پذیرش بداء آن است که هیچ وجه جمعی برای این روایات با واقعیت تاریخی یادشده وجود نداشته و تعارض کاملاً پذیرفته شده باشد؛ در حالی که اگر وجه جمع قابل قبولی بیابیم، اصل تعارض برطرف می‌شود و نوبت به احتمال بداء نمی‌رسد.

احتمال پنجم: جریان فکری بنی عباس

بنابر این احتمال، مراد از بنی عباس، فرزندان نسبی عباس نیست، بلکه جریان فکری است که با بنی عباس تاریخی مشابهت دارند. تفاوت این دیدگاه با دیدگاه سوم، در آن است که در احتمال سوم، بازگشت مجدد حاکمانی از همان نژاد، احتمال داده شده؛ اما بنابر این دیدگاه، بنی عباس در معنای حقیقی خود به کار نرفته و کنایه از نوعی اندیشه و سبک حکومت‌داری است. این جریان فکری در آستانه ظهور، حکومت را در دست دارند و با زوال آنان، سفیانی به قدرت می‌رسد.^۱

بررسی احتمال پنجم

با مروری بر روایات، درمی‌یابیم که تعبیر روایات به گونه‌ای است که ظهور قوی در حکومت بنی عباس دارد، نه یک جریان فکری. قرآینی در روایات وجود دارد که این مطلب را اثبات می‌کند. به عبارات زیر توجه فرمایید:

إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَوَهَى سُلْطَانُهُمْ وَطَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ فِيهِمْ... (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۵۱۵):

عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَدْرَكْتَهَا أَوْهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ... (حمیری، ۱۴۱۳: ۳۴۹-۳۵۲):

لَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا... (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۴۸۲):

وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يَخْتَلِفَ سَيْفُ بَنِي فُلَانٍ وَتَضِيقَ الْحَلَقَةُ وَيَطْهَرَ السُّفْيَانِيُّ... (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۷۲-۱۷۳):

إِذَا اخْتَلَفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَانْتَظِرُوا الْفَرَجَ... (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۳-۲۵۷):

أَمْسِكْ بِيَدِكَ هَلَكَ الْفُلَانِيُّ اسْمُ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَجَيْشِ الْحَسَنِ وَالصَّوْتِ... ثُمَّ قَالَ الْفَرَجُ كُلُّهُ هَلَكَ الْفُلَانِيُّ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۷-۲۵۸):

وَاخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ مِنَ الْمُخْتَوِمِ... (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳۵).

چنان‌که مشاهده می‌شود، این عبارات ظهور دارد در گروه خاص بنی عباس، نه یک جریان

۱. حجت‌الاسلام علی کورانی معتقد است که مراد از بنی عباس، حکومت‌های عادی اهل سنت و مراد از گرایش‌های اموی و سفیانی، حکومت‌ها و جریان‌های افراطی اهل سنت، مانند داعشی‌هاست. نویسنده، این مطلب را به طور شفاهی از ایشان شنیده و منبعی مکتوب برای آن ندیده است.

فکری که شباهت‌هایی با بنی‌عباس داشته باشد.

احتمال ششم: خلط بین علائم منفصل از ظهور و متصل به آن

ممکن است مراد این روایات، بیان علائم پیش از ظهور باشد، بدون آن‌که نزدیکی یا دوری آنها مقصود باشد. به عبارت دیگر، علائم ظهور را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: علائم متصل به ظهور و علائم جدای از آن. اهل بیت علیهم‌السلام با توجه به احاطه‌ای که به تمام تاریخ دارند، از حوادثی به عنوان علائم ظهور خبر داده‌اند؛ اما همه این علائم، مربوط به زمان ظهور یا نزدیک به آن نیست؛ بلکه نشانه‌هایی است که در طول تاریخ، یکی پس از دیگری روی می‌دهد؛ هرچند ممکن است بین آنها قرن‌ها فاصله باشد. مشابه این تعبیر را در قرآن نیز می‌توان یافت که مؤید این نگاه کلان و غیرمحدود به زمان خاص است. در قرآن کریم از معجزه «شق القمر» توسط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان یکی از علائم قیامت خبر داده شده است (قمر: ۱)؛ در حالی که قرن‌ها از زمان تحقق آن معجزه می‌گذرد؛ اما قیامت برپا نشده است. این بدان دلیل است که شق القمر در نگاهی کلان، از نشانه‌هایی است که نزدیک شدن قیامت را خبر می‌دهد.

بنابراین، اگرچه اختلاف بنی‌عباس از علائم ظهور است؛ از علائم آستانه ظهور نیست. از این رو، ائمه علیهم‌السلام در این روایات، به برخی از حوادث آینده اشاره کرده‌اند که برخی مانند سفیانی، در آستانه ظهور و برخی مانند سقوط بنی‌عباس، با قرن‌ها فاصله محقق می‌شود.

بررسی احتمال ششم

این برداشت، به عنوان دیدگاه برگزیده انتخاب می‌شود. شواهدی نیز بر این احتمال وجود دارد که برداشت غیردقیق از این روایات، موجب خلط بین علائم متصل به ظهور و منفصل از آن شده است. برخی از این قراین عبارت‌اند از:

تعبیر به گشایش (فرج) به جای ظهور

در بسیاری از این روایات، سخنی از ظهور به میان نیامده است، بلکه از گشایش (فرج) خبر داده شده است که بر ظهور تطبیق شده است؛ در حالی که فرج (گشایش)، اعم از ظهور است.

لَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّىٰ يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمِعَ النَّاسُ وَتَفَرَّقَتِ
الْكَلِمَةُ وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۴۸۲)؛

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ...»

(کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۵۱۵)؛

إِذَا اخْتَلَفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَانْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَيْسَ فَرَجُكُمْ إِلَّا فِي اخْتِلَافِ
بَنِي فُلَانٍ... (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۳-۲۵۷).

چنان‌که مشاهده می‌شود، بحث از ظهور در این روایات به صراحت بیان نشده، بلکه اختلاف بنی‌عباس از علائم فرج شیعه معرفی شده است. گویا با توجه به انتظار شیعه و توجه به مصداق کامل فرج (ظهور آن حضرت)، بر آن تطبیق شده است. بنابراین، اگرچه طبق بیان این روایات، اختلاف بنی‌عباس و سقوط حکومت آنان گشایشی برای شیعه است، بدان معنا نیست که بلافاصله بعد از تحقق این حادثه، ظهور رخ می‌دهد؛ بلکه ممکن است ظهور قرن‌ها پس از این پیش‌گویی فرارسد. از این رو، این دسته از روایات بر هم‌زمانی ظهور و اختلاف و سقوط بنی‌عباس دلالت ندارند.

ظهور دیگر روایات

در برخی دیگر از این روایات، اختلاف بنی‌عباس و شورش سفیانی به هم دیگر عطف شده‌اند؛ اما از این عطف، بر نمی‌آید که بین آنها فاصله‌ای وجود ندارد. به نمونه‌هایی از این عبارات اشاره می‌شود:

وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يَخْتَلِفَ سَيْفُ بَنِي فُلَانٍ وَتَضِيقَ الْحَلَقَةَ وَيُظْهَرَ السُّفْيَانِيَّ وَيَسْتَدَّ
الْبَلَاءُ وَيَشْمَلَ النَّاسَ مَوْتُ وَقَتْلٌ يَلْجَأُونَ فِيهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ (نعمانی، ۱۳۹۷:
۱۷۲-۱۷۳)؛

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمْسِكَ بِيَدِكَ هَلَاكَ الْفُلَانِيَّ اسْمُ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ وَخُرُوجِ
السُّفْيَانِيَّ وَقَتْلِ النَّفْسِ وَجَبْشِ الْحُسَيْنِ وَالصَّوْتِ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۷-۲۵۸)؛
قُلْتُ لَهُ مَا مِنْ عِلْمَةٍ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ بَلَى قُلْتُ وَمَا هِيَ قَالَ هَلَاكَ الْعَبَّاسِيَّ
وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيَّ وَقَتْلِ النَّفْسِ الرَّكْبِيَّةِ وَالْحُسَيْنِ بِالْبَيْدَاءِ وَالصَّوْتِ مِنَ السَّمَاءِ فَقُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ أَحَافُ أَنْ يَطُولَ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ لَا إِنَّمَا هُوَ كِنِظَامِ الْحُرَزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا
(نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۶۱)؛

يَا جَابِرُ الزَّمِ الْأَرْضَ وَلَا تَحْرِكْ يَدًا وَلَا رَجُلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتِ أَدْكُرَهَا لَكَ إِنْ أَدْرَكْتَهَا أَوْهَهَا
اخْتِلَافِ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تَدْرِكُ ذَلِكَ وَلَكِنْ حَدَّثَ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي وَمَنَاذِيرَ يَنَادِي
مِنَ السَّمَاءِ وَيَجِيئُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشَقَ بِالْفَتْحِ وَتُحْسَفُ قَرْيَةٌ مِنْ قَرْيِ السَّمَاءِ
تُسَمَّى الْجَابِيَّةَ... (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۷۹-۲۸۲)؛

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنْ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ يَقُولُ خُرُوجِ السُّفْيَانِيَّ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَالْبَيْدَاءِ مِنَ
الْمُخْتَوْمِ وَطُلُوعِ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَأَشْيَاءَ كَانَ يَقُولُهَا مِنَ الْمُخْتَوْمِ فَقَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَاخْتِلَافِ بَنِي فُلَانٍ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَقَتْلِ النَّفْسِ الرَّكْبِيَّةِ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَخُرُوجِ

مَشْرِقِ

سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار ۱۳۹۶

الْقَائِمِ مِنَ الْمُخْتُمِ... (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳۵).

با اندکی دقت مشخص می‌شود که از این روایات نمی‌توان هم‌زمانی بین اختلاف بنی‌عباس و شورش سفیانی را به دست آورد. اختلاف بنی‌عباس، از علائمی است که در آینده روی می‌دهد؛ اما قیام سفیانی، از علائم آستانه ظهور است.

البته باید توجه داشت که اختلاف بنی‌عباس در برخی از این روایات، به عنوان علائم یاد شده است، نه مطلق پیش‌گویی حوادث آینده؛ برای نمونه روایات سوم و چهارم این مجموعه، به صراحت سقوط بنی‌عباس را از علائم ظهور معرفی کرده است. بنابراین، تعبیر دقیق آن است که بگوییم در این‌گونه موارد، بین علائم منفصل از ظهور و متصل به آن خلط شده است، نه بین علائم ظهور و پیش‌گویی‌های آینده (دقت کنید).

فضای صدور روایات

اغلب این روایات، از امام صادق علیه السلام نقل شده است. بنابراین، فضای صدور این روایات، دوره آغاز حکومت بنی‌عباس و پس از آن است. از این رو، خبر دادن از سقوط بنی‌عباس در آن دوره، برای شیعیانی که به شدت از ظلم و ستم‌های بنی‌امیه و پس از آنها از بنی‌عباس آسیب دیده بودند و در انتظار گشایش بودند، کاملاً حکیمانه به نظر می‌رسد. از سویی، طبیعی است که در آن شرایط، هیچ لزومی ندارد که امام تصریح کند پس از گذشت قرن‌ها از سقوط بنی‌عباس، ظهور محقق می‌شود. به همین دلیل، ائمه علیهم السلام شیعیان را به ظهور بشارت داده و از علائم ظهور خبر داده‌اند، بدون آن‌که بین علائم متصل به ظهور و منفصل از آن تفکیک کنند. به چند روایت زیر توجه فرمایید:

نزد ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) بودم. در این هنگام نامه ابومسلم (خراسانی) آمد. امام به نامه‌رسان فرمود: «نامه‌ات جواب ندارد. برو!» ما شروع به نجوای با یک‌دیگر کردیم. امام فرمود: «با یکدیگر چه می‌گویید؟ ای فضل! همانا خداوندی که یادش بلندمرتبه است، به خاطر شتاب‌بندگان، عجله نمی‌کند. کندن یک کوه از جایش آسان‌تر از نابود کردن حکومتی است که عمرش به پایان نرسیده». سپس فرمود: «همانا فلانی پسر فلانی تا این که رسید به هفتمین نفر از نسل فلانی». ^۱ «گفتم: فدایتان گردم! پس نشانه بین ما و شما چیست؟» فرمود: «ای فضل! حرکتی نکن تا سفیانی قیام کند. زمانی که سفیانی قیام کرد، پس به نزد ما بیایید.» این مطلب را سه بار فرمود (سپس فرمود: «و این از امور قطعی است» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۶۲۳).

۱. در متن روایت نیز نام این افراد نیامده است.

مشکل سند این روایت، تنها فضل الکاتب است که شخصیتی مجهول دارد. از این رو، سند روایت ضعیف است؛ اما می‌تواند برای تأیید مطلب و به عنوان شاهد به آن استناد کرد. از این روایت چنین برداشت می‌شود که شیعیان در آن دوره، بسیار منتظر فرج و قیام ائمه علیهم‌السلام بودند؛ اما امام صادق علیه‌السلام آنان را به صبر سفارش کرده و به آنان امید می‌دهد؛ سپس از سقوط عباسیان و قیام سفیانی خبر می‌دهد؛ هرچند به فاصله زمانی سقوط بنی‌عباس و شورش سفیانی اشاره نفرموده است.

به ایشان (امام صادق علیه‌السلام) عرض کردم: «آیا پیش از این امر (ظهور) نشانه‌ای وجود ندارد؟» فرمود: «بله (وجود دارد).» گفتم: «کدام است؟» فرمود: «نابودی عباسی، خروج سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، فرو رفتن در (صحرائ) بیداء و صدایی از آسمان.» گفتم: «فدایت کردم! می‌ترسم این کار طولانی شود.» فرمود: «نه، نظمی دارد همانند مهره‌هایی که یکی پس از دیگری می‌آید» (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۶۱).

با توجه به مجهول بودن قاسم بن محمد، جبله بن حیان و محمد بن الصامت، سند این روایت ضعیف است؛ اما محتوای آن به وسیله روایات معتبر دیگر، تأیید می‌شود؛ بنابراین می‌توان به آن ملتزم شد.

در این روایت، نگرانی شیعیان از طولانی شدن ظهور موعود گزارش شده است؛ اما امام صادق علیه‌السلام به شکلی حکیمانه، بدون آن که از نزدیکی ظهور خبر دهد، آنان را امیدوار می‌سازد. چنان که می‌دانیم، ظهور منجی شرایطی دارد که ممکن است به زودی فراهم نشود؛ اما انتظار ظهور، فوایدی دارد که نباید از دست برود؛ چراکه جامعه مایوس، پویا و زمینه‌ساز نخواهد بود. در روایتی دیگر، محمد بن شریح نقل می‌کند که به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم:

فدایت شوم! می‌ترسم که نتوانم حج انجام دهم. به من چیزی بیاموزید که اگر (قیام) محقق شد، بدان اطمینان یابم و چشم به آن بدوزم. فرمود: «زمانی که سفیانی مناطق پنج‌گانه را به تصرف درآورد، یعنی شام را؛ پس زمانی که بر مناطق شام مسلط شد، به سوی ما بیایید.» گفتم: «با سلاح؟» فرمود: «با سلاح...» (عده‌ای از علما، ۱۴۲۳: ۲۲۶).

سند این روایت به دلیل مجهول بودن اسعر بن عمرو (یا اسعد بن عمر)، ضعیف است. این‌گونه روایات نشان می‌دهند که با توجه به توقع شیعیان در آن دوره برای فرج و گشایش، ائمه علیهم‌السلام علائمی مانند سقوط بنی‌عباس را در کنار دیگر علائم ظهور بیان کرده‌اند؛ بدون آن که فاصله زمانی بین آنها را مشخص کنند. ظهور این روایات باعث می‌شد که شیعیان آن دوره به نزدیک بودن ظهور امیدوار باقی بمانند؛ اما در زمان ما، با دقت روشن می‌شود که

این روایات در مقام بیان هم‌زمانی این علائم نبوده‌اند. ائمه علیهم‌السلام در بستر نگاه کلان و تاریخی خود، تمام این حوادث را علائم ظهور می‌دیده‌اند، اگرچه میان برخی از آنها قرن‌ها فاصله وجود داشته باشد. چنین بیانی، اگرچه غیرعادی است؛ دروغ و غیرحکیمانه نیست. باید توجه کرد که سخنان امام، برای هدایت تمام افراد در گستره تاریخ است؛ بنابراین، منطق امام و دیدگاه او متفاوت از افراد عادی است.

ممکن است گفته شود که برخی روایات، این هم‌زمانی را می‌رساند. به ظهور این روایات توجه فرمایید:

فَإِذَا اِخْتَلَفُوا طَمَعِ النَّاسِ وَتَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۴۸۲)؛
 إِذَا اِخْتَلَفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَانْتَظِرُوا الْفَرَجَ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۳-۲۵۷)؛
 قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ؟ قَالَ: قَالَ: «إِذَا اِخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَوَهَى سُلْطَانُهُمْ وَطَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَظْمَعُ فِيهِمْ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَهَا وَرَفَعَ كُلُّ ذِي صِصِيَّةٍ صِصِيَّتَهُ وَظَهَرَ الشَّامِيُّ وَأَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَتَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ وَخَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ... (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۵۱۵).

بنابر روایت اول، زمانی که بنی‌عباس با یک‌دیگر اختلاف کنند، مردم در حکومت آنان طمع می‌کنند و وحدتشان از بین می‌رود و سفیانی قیام می‌کند. چنین بیانی، اگرچه ترتیب زمانی این امور را می‌رساند؛ نزدیک بودن و هم‌زمانی این حوادث از این روایات به دست نمی‌آید. این‌گونه تعبیر، حداکثر این مطلب را می‌رساند که ابتدا اختلاف بنی‌عباس رخ می‌دهد و پس از آن، سفیانی شورش می‌کند؛ اما بیان نمی‌کند که آیا بین آنها فاصله است یا بدون فاصله این حوادث رخ می‌دهد.

حدیث دوم نیز همان‌گونه که بیان شد، دلالتی ندارد بر این که با اختلاف آنان، ظهور محقق می‌شود؛ بلکه تنها از روی دادن گشایشی در کار شیعیان خبر می‌دهد.

حدیث سوم نیز تنها از رخ دادن این حوادث خبر می‌دهد و نسبت به فاصله زمانی این حوادث ساکت است.

البته از دو روایت دیگر - که پیش از این در نقد احتمال سوم بررسی شد - می‌توان هم‌زمانی شورش سفیانی را با اختلاف و از بین رفتن بنی‌عباس استنباط کرد:

قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِثْمُهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لَقَائِمٌ (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۳۰۳)؛
 لَا بُدَّ لِبَنِي فُلَانٍ مِنْ أَنْ يَمْلِكُوا فَإِذَا مَلَكَوا ثُمَّ اِخْتَلَفُوا تَفَرَّقَ مُلْكُهُمْ وَتَشَتَّتْ أَمْرُهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَّاسَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَهَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَقْبِلَانِ إِلَى الْكُوفَةِ

كَفَّرْتَنِي رَهَانٍ هَذَا مِنْ هُنَا وَهَذَا مِنْ هُنَا حَتَّى يَكُونَ هَآلَاكَ بَنِي فُلَانٍ عَلَى أَيَدِيهِمَا أَمَا إِنَّهُمْ لَا يُبْقُونَ مِنْهُمْ أَحَدًا... (كلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۵، ۲۵۳-۲۵۷).

چنان‌که گذشت، سند این دو روایت ضعف جدی دارد و قابل اعتماد نیست. در سند روایت اول، محمد بن علی القرشی (ابوسمینه) حضور دارد که متهم به دروغ‌پردازی و غلو است و در سند روایت دوم، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی قرار گرفته که از بزرگان واقفه و متهم به دروغ‌گویی و غلو است. افزون بر آن که روایت صحیحی، معارض این دو روایت است و تصریح می‌کند که پس از سقوط حکومت بنی عباس، آنان دوباره به حکومت نمی‌رسند: «... عرض کردم: خداوند (کارهای) شما را اصلاح نماید! وقتی حکومت ایشان به پایان رسید، آیا کسی از قریش به حکومت می‌رسد، به شکلی که حکومتش مستقر شود؟ فرمود: نه...» (حمیری، ۱۴۱۳: ۳۷۰-۳۷۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به ضعف احتمال‌های دیگر و شواهد مؤید دیدگاه ششم، هم‌زمانی بین شورش سفیانی و اختلاف و از بین رفتن بنی عباس قابل اثبات نیست؛ بلکه دیدگاه برگزیده و درست آن است که سقوط بنی عباس، از علائم منفصل از ظهور بوده که با علائم متصل به آن خلط شده است. برخی روایات نیز تصریح به ظهور نکرده‌اند، بلکه از تعابیری مانند «فَرَج» استفاده نموده‌اند که نشان می‌دهد سقوط بنی عباس، گشایشی برای شیعیان است. برخی دیگر، دسته‌ای از علائم ظهور را بیان کرده‌اند، بدون آن که فاصله زمانی آنها را بیان کنند. بنابراین، روایت یا روایاتی نداریم که به هم‌زمانی سقوط بنی عباس و ظهور دلالت داشته باشد؛ بلکه از قراین روایی چنین برداشت می‌شود که این حادثه، هرچند با فاصله چند قرن، از علائم ظهور به شمار می‌رود.

مهر

سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار ۱۳۹۶

منابع

- ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي (١٣٢٦ق)، *تهذيب التهذيب*، الهند، مطبعة دائرة المعارف النظامية.
- ابن حماد، نعيم (١٤٢٣ق)، *الفتن*، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ابن عساكر، علي بن الحسن (١٤١٥ق)، *تاريخ دمشق*، تحقيق: عمرو بن غرامة العمري، بيروت، دار الفكر.
- ابن كثير الدمشقي، اسماعيل بن عمر (١٤٠٧ق)، *البداية والنهاية*، بيروت، دار الفكر.
- ابوالفرج الاصفهاني، علي بن الحسين (١٤٢٢ق)، *الاعاني*، بيروت، دار الكتب العلمية.
- اكبرنژاد، مهدي (١٣٨٨ش)، *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- امين عاملی، محسن (١٤٠٣ق)، *أعيان الشيعة*، بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
- آيتی، نصرت الله (١٣٨٤ش)، *سفياني از ظهور تا افول*، قم، ثاني عشر.
- برقي، احمد بن محمد (١٣٤٢ش)، *رجال البرقي*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بلاذري، أحمد بن يحيى (١٤١٧ق)، *كتاب جمل من انساب الأشراف*، تحقيق سهيل زكارو رياض زركلي، بيروت، دار الفكر.
- تبريزيان، عباس (١٤٢٥ق)، *العد التنزلي في علائم ظهور المهدي* عليه السلام *آخر أوصياء الرسول المصطفى* عليه السلام، بيروت، دار الأثر.
- حلي، حسن بن يوسف (١٤١١ق)، *الرجال*، نجف اشرف، دار الذخائر.
- حلي، حسن بن علي بن داود (١٣٤٢ش)، *الرجال*، تهران، دانشگاه تهران.
- حميري، عبد الله بن جعفر (١٤١٣ق)، *قرب الإسناد*، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
- ذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (١٤٠٥ق)، *سير أعلام النبلاء*، تحقيق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- زبيري، مصعب بن عبدالله (بي تا)، *نسب قریش*، تحقيق: ليفي بروفنسال، القاهرة، دار المعارف.
- زركلي، خير الدين (١٩٨٩م)، *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين*، بيروت، دار العلم للملايين.
- صادقي، مصطفى (١٣٨٥ش)، *تحليل تاريخي نشانه های ظهور*، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

- صدوق (ابن بابويه)، محمد بن علي (١٣٩٥ق)، *كمال الدين وتمام النعمة*، تهران، الاسلاميه.
- طبرى، محمد بن جرير (١٣٨٧ق)، *تاريخ الأمم والملوك*، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت، دار التراث.
- طبسى، نجم الدين (١٣٩٤ش)، *سفيانى*، قم، انتشارات مركز تخصصى مهدويت.
- طوسى، محمد بن الحسن (١٤١١ق)، *الغبية*، قم، دار المعارف الإسلامية.
- _____ (١٤٢٠ق)، *الفهرست*، قم، مكتبة المحقق الطباطبائى.
- _____ (١٣٧٣ش)، *رجال الطوسى*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه.
- عدهاى از علماء (١٤٢٣ق)، *الأصول الستة عشر*، قم، مؤسسة دار الحديث الثقافية.
- فتلاوى، مهدي حمد (١٤٢٠ق)، *رايات الهدى والضلال فى عصر الظهور*، بيروت، دار المحجة البيضاء.
- قحطانى، السيد ابى عبدالله (١٤٣١ق)، *موسوعة القائم*، بغداد، دار المحجة البيضاء.
- كشى، محمد بن عمر (١٤٠٩ق)، *رجال الكشى، إختيار معرفة الرجال*، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- كلىنى، محمد بن يعقوب بن اسحاق (١٤٢٩ق)، *الكافى*، قم، دار الحديث.
- خواجهنوى مازندرانى، (محمد) اسماعيل (١٤١٣ق)، *الفوائد الرجالية*، تحقيق: سيد مهدي رجائى، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية.
- مازندرانى، محمد بن اسماعيل حائرى (١٤١٦ق)، *منتهى المقال فى أحوال الرجال*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
- مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى (١٤٠٣ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- مزى، يوسف بن عبد الرحمن (١٤٠٠ق)، *تهذيب الكمال فى أسماء الرجال*، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- مفيد، محمد بن محمد (١٣٧٢ش)، *الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد*، قم، دار المفيد.
- موسوى خوئى، سيد ابوالقاسم (بى تا)، *معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرجال*، بى جا، بى نا.
- نجاشى، احمد بن على (١٣٦٥ش)، *رجال النجاشى*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة.
- نراقى، ميرزا ابو القاسم بن محمد بن احمد (١٤٢٢ق)، *شعب المقال فى درجات الرجال*،

- تحقیق: محسن احمدی، قم، کنگره بزرگداشت نراقی علیه السلام.
- نعمانی (ابن ابی زینب)، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبة*، تهران، نشر صدوق.
- نوری، محدث، میرزا حسین (۱۴۱۷ق)، *خاتمة المستدرک*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- هاشمی شهیدی، اسدالله (۱۳۸۲ش)، *زمینه سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه روایات*، قم، پرهیزکار.

